

سالها از دهه نود گذشت ، حالا دیگر حنای سرمایه داری جهانی برای وارانه کردن حقایق رنگی ندارد. حتی کسانی که به سوسیالیسم دولتی اتحاد جماهیر شوروی به دیده تردید نگاه می کردند نیز امروز به خوبی دریافته اند که هدف از تخریب و فروپاشاندن بزرگترین دستاورد بشری در طول تاریخ در سلب مالکیت خصوصی نه انسانی که دامن زدن به توحشی است که امروز به بی پیرایه ترین وجهی در دیکتاتوری نهادهای سرمایه داری در سرتاسر جهان مشهود است. دیکتاتوری که در ویران سازی روان و تن انسان برای منافع اقلیتی ناچیز از هیچ روشی رویگردان نیست. دیکتاتوری که غم نان را آنچنان عمق بخشیده است که دیگر شاید ۸ ساعت کار برای بقا برای بسیاری از مردم آرزویی دست نیافتنی باشد. آنها که تاریخ را بازگونه می سارند و حقوق بشر را آزادی مالکیت خصوصی قلمداد کرده اند و در تحریف تاریخی و مرعوب کردن هواداران سوسیالیسم علمی از طریق خیانتها و سرکوب دامنه دار خود در سرتاسر جهان کوشیده اند و افسانه قدیمی کمونیستهای آدم خوار خود را امروز در لفافه های مد روز پیچیده اند و یا از طریق آلترناتیو سازی هایی بر پایه همان روش قدیمی اسب تراوا در روش جنگ سرد سعی در تحریف تاریخی پر وضوح کرده اند. آنچه تا دیروز بخش عمده ای از سازمانهای تروتسکیستی را در خدمت سازمانهای امنیتی غرب قرار می داد امروز بخشی از روشنفکران را در خدمت گرفته است .

خواندن مقاله زیر را به دوستان پیشنهاد می کنم.

۱۱

از سوسیالیسم تا گنگستریسم

هبوط اقتصادی روسیه

مریم امیری

هبوط روسیه از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد گنگستری از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد. زمانی که اصلاح طلبان بازار طبق راهنمایی مشاوران غربی، به ویژه شیوه دانشگاه هاروارد به نام «شوک درمانی» و استاد آن «جفری ساکس» تلاش کردند سرمایه داری را در یک گام به کشور تزریق کنند. «چه کسی گفته نمی توانی خودت کیک خودت را بخوری؟» همه آن چیزی که اقتصاددانان دانشگاه هاروارد با راهبری جفری ساکس و شهرت «اقتصاددانان افسونگر»- به عنوان «راه جدید» اختراع کرده بودند شرح این جمله به علاوه مقدار زیادی چاشنی برای قابل خوردن کردن دستپخت ناخوشایندشان بود. طی سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴، اصلاحات اقتصادی در روسیه از این وظیفه سنگین لیبرالها الهام گرفت. نویسنده کتاب «چگونه آمریکا الیگارشیک جدید در روسیه خلق کرد» درباره آنها می نویسد: این افراد قادرند بزرگترین پروژه خصوصی سازی در جهان را بدون ایجاد حتی یک شرکت خصوصی، انجام دهند. قوانین گنگستری روسیه آنچنان به شهرت رسید که «مافیا» معنای اصلی ایتالیایی خود را از دست داد. کارشناسان اقتصادی غربی که معمارانگذار کشورهای کمونیستی به بازار آزاد بودند، با

اصلاحات تجویزی خود، به همراه شوک، ناامیدی، فساد، جرم و جنایت و فروپاشی اقتصادی را نیز به این کشورها حفته کردند. به قول یکی از مقامات وزارت خزانهداری آمریکا «اعتقاد ما این است که نسل اول سرمایه‌دارهای روس، بچه‌های خوبی هستند، ولی لعنتی‌ها بیش از حد ظالم هستند.»

روی آوردن روسیه به سرمایه‌داری با رویکرد فاسدی که دو سال پیش‌تر در چین به تظاهرات تیان‌انمن انجامیده بود، نقاط اشتراک زیادی داشت. گاوریل پوپوف، شهردار مسکو مدعی بود که برای بریدن از اقتصاد متمرکز، فقط دو گزینه وجود دارد: «یکی اینکه دارایی‌ها بین همه اعضای جامعه تقسیم شود؛ دیگر اینکه بهترین آنها به رهبران داده شود... به دیگر سخن: یک رویکرد دموکراتیک وجود دارد و یک رویکرد از ما به‌ترانی و همراه با پارتی‌بازی» یلتسین گزینه دوم را انتخاب کرد و عجله هم داشت.

ساکس در سال ۱۹۹۰ نوشت: «شوک‌درمانی دستمزدهای واقعی را در سال ۱۹۹۱ به میزان ۲۰ درصد نسبت به سال ۹۰ کاهش می‌دهد که اقدامی شجاعانه است. اما این کاهش به معنای کاهش کیفیت زندگی نیست و در واقع به کسری بودجه و تورم مالیاتی پایان می‌دهد. اما در حال حاضر به هم خوردن توازن درآمدی خانواده‌ها باعث شده نتایج درخشان کاهش سطح دستمزدها دیده نشود.»

تاکید ساکس بر این بود که نباید وقت تلف کرد، نباید اقدامات را به خیال «راه سوم» مانند «توهم سوسیالیسم بازار» نیمه‌کاره رها کرد. بنابراین یلتسین هیچ وقتی تلف نکرد و «راه را تا آخر رفت.» روسیه شوک‌زده شد. در دوم ژانویه ۱۹۹۲، کنترل قیمت از روی ۹۰ درصد کالاهای تجاری برداشته شد. در انتهای ۱۹۹۴ سه‌چهارم صنایع و شرکت‌های بزرگ‌مقیاس خصوصی شدند. این اموال به گنگسترهای تبهکار فروخته شد (دزدیده شد توضیح دقیق‌تری است) و بخش خصوصی در روسیه ۶۲ درصد GDP کشور را به خود اختصاص داد.

نتیجه، یک فاجعه تمام‌عیار بود. در سال اول اصلاحات میزان تولیدات صنعتی ۲۶ درصد سقوط کرد. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، تولید ناخالص داخلی روسیه ۴۲ درصد و تولید صنعتی کشور ۴۶ درصد کاهش یافت؛ به مراتب بدتر از انقباض اقتصاد آمریکا در دوره رکود بزرگ. بدتر اینکه ساکس هنوز از سرعت اصلاحات راضی نبود. حجم اقتصاد روسیه از سال ۱۹۸۹ نصف شده بود و همچنان نزول می‌کرد. درآمدهای واقعی نسبت به سال ۱۹۹۱، ۴۰ درصد کاهش یافت و در سال ۱۹۹۵، ۸۰ درصد روس‌ها هیچ پس‌اندازی نداشتند. دولت روسیه، با فعالیت‌های اقتصادی ورشکسته خود، از پرداخت حقوق به میلیون‌ها نفر از کارمندان عاجز ماند. بیکاری به‌ویژه در میان زنان افزایش یافت. از اواسط تا اواخر دهه ۹۰، ۶ میلیون روسی (از ۱۴۸ میلیون نفر) در فقر مطلق (کمتر از ۳۲ دلار در ماه) زندگی می‌کردند و سه‌چهارم جمعیت با کمتر از صد دلار در ماه روزگار می‌گذرانند. خودکشی دو برابر شد و مرگ‌ومیر بر اثر مصرف الکل سه برابر. میزان مرگ‌ومیر نوزادان به سطح کشورهای جهان سوم رسید و میزان مولید کاهش یافت. پنج سال پس از شروع اصلاحات، امید به زندگی به میزان دو سال برای زنان و چهار سال برای مردان کاهش یافت. کاهش جمعیت در روسیه در این دوران، پس از جنگ جهانی دوم بی‌نظیر بود.

«اصلاحات اقتصادی» ترک تحصیل دسته‌جمعی کودکان را نیز به دنبال داشت. در پایان سال ۱۹۹۸، حداقل دو میلیون کودک

روسی - بیش از پایان جنگ جهانی دوم - یتیم بودند، ۶۵۰ هزار نفر آنها در نوانخانه زندگی می‌کردند و بقیه آواره بودند. اکثر این کودکان نیز پس از ترک نوانخانه با الکی می‌شدند یا خودکشی می‌کردند. در کشوری که زمانی دومین قدرت اقتصادی جهان بود و هرساله دانشمندان و مهندسان به مراتب بیشتری نسبت به آمریکا تربیت می‌کرد، با پایان هزاره دوم، ۱۰ میلیون کودک از تحصیل محروم بودند.

اقتصاددانان هاروارد این فاجعه انسانی را «دست‌اندازی در مسیر اقتصاد بازار آزاد» می‌خوانند، پروفیسور استفان کوهن آن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «سقوط بی‌پایان همه چیز، برای به چنگ آوردن هستی واقعی ضروری است.» اما یلتسین چگونه با چنین سرعتی چنان تحولات سهمگینی را رقم زد؟ او علاوه بر حمایت‌های بی‌دریغ غرب، به قدرتی لایتنایی در روسیه نیز نیاز داشت. وی برای دستیابی به قدرت لازم، در اواخر ۱۹۹۱ به پارلمان رفت و پیشنهاد سنت‌شکنانه‌ای ارائه کرد: اگر پارلمان برای یکسال به وی اختیارات ویژه قانون‌گذاری دهد تا با «صدور فرمان» قانون وضع کند، بحران اقتصادی را برطرف و نظامی شکوفا و سالم ایجاد خواهد کرد. آنچه یلتسین طلب می‌کرد قدرت اجرایی دیکتاتورها بود، نه قدرت رهبرانی پایبند به دموکراسی. پاسخ پارلمان «آری» بود؛ یعنی یلتسین به مدت یکسال قدرت مطلق داشت تا اقتصاد روسیه را از نو بسازد. یلتسین بلافاصله تیمی از اقتصاددانان گرد آورد که پایبند به مکتب شیکاگو و نظریات میلتون فریدمن بودند. رییس تیم هم «یگو گیدر» بود که به معاون نخست‌وزیر ارتقای مقام پیدا کرد. سیاست‌های آنها کاملاً روشن بود: تثبیت مالی محض، طبق نسخه‌های تجویزی شوک‌درمانی. یلتسین در عین حال فرد مقتدر و بدنامی چون «یوری اسکوکوف» را «مسئول دوایر دفاعی سرکوب، یعنی ارتش، وزارت کشور و کمیته امنیت کشور» کرد. این تصمیمات به وضوح با هم در ارتباط بودند. یک روزنامه روسی در آن‌زمان اوضاع را این‌گونه تحلیل می‌کند: «احتمالاً انتصاب اسکوکوف برای حصول اطمینان از ثبات محض در عرصه سیاست است و هم‌زمان اقتصاددانان مقتدر، ثبات محض در عرصه اقتصاد را تضمین خواهند کرد.» تحلیل مذکور با یک پیش‌بینی خاتمه یافت: «به این ترتیب غیرمترقبه نخواهد بود اگر چیزی نظیر یک نظام پینوشه‌ای روسی بنا کنند که تیم گیدر در آن نقش برویچه‌های شیکاگو را ایفا خواهد کرد.»

حالا تنها مانع تیم اقتصادی مذکور برای انجام اصلاحات آنی خود، همان مساله همیشگی بود: دموکراسی. در بهار ۱۹۹۳، پارلمان لایحه، بودجه‌ای را مطرح کرد که با خواست‌های تیم اقتصادی یلتسین جور در نمی‌آمد؛ واکنش او تلاش برای حذف پارلمان بود. او با صدور «فرمان ۱۴۰۰» ابطال قانون اساسی و انحلال پارلمان را اعلام کرد. این اقدام آغاز درگیری رسمی با پارلمان بود. در سوم اکتبر، سربازان یلتسین به اعضای پارلمان یورش بردند و طی آن صد غیرنظامی کشته شد. اقدام بعدی او انحلال همه شوراهای شهری و محلی کشور بود. سرانجام در چهارم اکتبر ۱۹۹۳، ضربه نهایی وارد شد و «کاخ سفید» روسیه (ساختمان پارلمان) به دستور یلتسین به‌آتش کشیده شد. کمونیسم حتی بدون شلیک گلوله‌ای فروپاشید (*به نظر فروپاشیده شد صحیح تر است و فروپاشید بار معنایی اشتباهی دارد). ولی سیر حوادث نشان داد سرمایه‌داری به سبک پینوشه برای دفاع از خود نیازمند آتشبازی سنگینی است: یلتسین، پنج‌هزار سرباز، همراه با ده‌ها تانک و نفربر مسلح، بالگرد و نیروی ویژه سرکوب مسلح به مسلسل‌های خودکار، به صحنه فراخواند. همه این خشونت‌ها برای دفاع از اقتصاد سرمایه‌داری نوین روسیه، در برابر تهدید جدی «دموکراسی» بود. حدود ۵۰۰ نفر در این درگیری‌ها جان باختند. خشن‌ترین رویداد مسکو از اکتبر ۱۹۱۷.

پس از این بود که تیم اقتصادی با فراغ بال و آسوده از محدودیت‌های دموکراسی به قانون‌گذاری نشست. در این مدت جنجالی‌ترین تمهیدات برنامه اقتصادی پیاده شد: حذف کنترل قیمت مواد غذایی پایه از جمله نان و خصوصی‌سازی‌های باز هم بیشتر و سریع‌تر. تغییرات به قدری سریع بود که همگامی با آن برای روس‌ها ناممکن بود. کارگران اغلب نمی‌دانستند که کارخانه‌ها و معادن‌شان فروخته شده است چه رسد به اینکه چگونه و به چه کسی فروخته شده است. به لحاظ نظری همه این برنامه‌ها قرار بود به شکوفایی اقتصادی‌ای منجر شود که روسیه را از درماندگی برهاند، اما در عمل جای کشوری کمونیستی را یک دولت شرکتی (state Corporate) گرفت: کسانی که از شکوفایی اقتصادی بهره‌مند شدند به جمع کوچکی از روس‌ها محدود می‌شد که بسیاری از آنها گردانندگان سابق «حزب کمونیست» بودند و نیز انگشت‌شماری از مدیران صندوق‌های مشاع سهام غربی که با سرمایه‌گذاری در شرکت‌های خصوصی‌سازی شده روس بازده سرسام‌آوری نصیب‌شان می‌شد. دارودسته‌ای از نومیلیاردرها با «برو بچه‌های شیکاگو» ی یلتسین همدست شدند و کشور را تقریباً از هر چیز ارزشمندی که داشت لخت کردند، بسیاری از این نوکیسه‌های میلیاردی بعدها به صف گروهی پیوستند که به سبب ثروت و قدرت شاهانه‌شان، عموماً تحت عنوان «اعضای الیگارشی» شناخته می‌شوند.

روسیه پیش از شوک‌درمائی حتی میلیونری نداشت؛ حال آنکه طبق فهرست ثروتمندان فوربز، در سال ۲۰۰۳ تعداد میلیارد‌های روسیه به ۱۷ نفر رسید. این روند، همچنین پروسه‌ای بود که پرولتاریای واقعی را در روسیه تولید کرد. دوران کمونیسم، کارگران به واقع صاحب ابزار تولید نبودند ولی به راستی نسبت به شغل خود احساس تعلق داشتند. آنها در دوره‌ای طولانی حق مسکن، مراقبت‌های پزشکی، آموزش، برخورداری از مهدکودک و... را برای خود تثبیت کرده بودند. این‌گونه مالکیت‌های اجتماعی درگذار به اقتصاد بازار نبود شدند. در وضعیت جدید، بخش اعظم مردم از هرگونه مالکیت خلع‌ید شدند و به قول مارکس «جز پوست‌شان چیزی برای فروش نداشتند».

کن لیوینگستون، عضو حزب کارگر انگلستان و از اعضای پارلمان در آن زمان، مشاهده‌های خود از فلاکت شهر مسکو را این‌گونه شرح می‌دهد: «گرچه افزایش نرخ تورم به‌طور موقت کند شده، ولی وضعیت از جنبه‌های دیگر رو به وخامت گذارده است. شاهراه اصلی مسکو، خیابان گورکی سابق، اکنون مملو از مردمی است که همه چیز خود را در معرض فروش گذارده‌اند، از غذا تا کتاب، از میزهای کوچک تا جعبه‌های چوبی. بخش‌هایی از پیاده‌رو، آن‌گونه که فروشندگان دوسوی آن را اشغال کرده‌اند، تقریباً صعب‌العبور است. تهیه مواد غذایی از راه‌های غیررسمی، مسمومیت غذایی جدی را در این شهر چندین برابر کرده است. اقلامی مانند ماهی و گوشت خام در جعبه‌های چوبی آلوده به فروش می‌رسند. این پدیده جدید، مستقیماً به فقری هولناک اشاره دارد. برای نخستین بار، مغازه‌ها موفق نمی‌شوند مواد غذایی خود را به فروش برسانند. مواد غذایی آنقدر در مغازه‌ها می‌ماند تا فاسد شوند.»

البته ساکس معتقد بود اینها درد اجتناب‌ناپذیر و موقت دوران‌گذار است. پس از آن «روسیه جدید» برای همه رفاه بیشتر به ارمغان خواهد آورد.

اصلاحات ساکس در «روسیه جدید» به کارآفرینان آزادی عمل بیشتر داد. اما بورژوازی جدید به جای سرمایه‌گذاری در مسیری مفید به حال کشور، تنها مسابقه‌ای بی‌امان از دزدی و غارت ترتیب داده بود. تنها تلاش آن معطوف به غارت هر چیزی بود که امکان داشت: از معادن طلا و الماس گرفته تا نفت و گاز و جنگل‌های سیبری و حتی پلوتونیوم. به جای به‌کارگیری ثروت بادآورده در سرمایه‌گذاری و بهره‌وری، اغلب ترجیح می‌دادند ثروت خود را در بانک‌های غربی پنهان کنند. کار دیگر آنها استخدام ارتش ارادل و اوباش مسلح برای دفاع از اموال نامشروع‌شان بود.

در سال ۱۹۹۴ یک مقام آمریکایی اذعان کرد شوک‌درماتی شکست خورده است: «چنین حجمی از درنده‌خویی و بدسگالی، از مافیای سرمایه‌دار روسیه - بسیار بیشتر از بارون‌های آمریکایی - انتظار نمی‌رفت؛ اینها دندان مرده را هم می‌کشند.»

در عوض، ساکس توضیح داد این فاجعه نتیجه فرهنگ سیاسی رژیم سابق کمونیستی است. اما این بهانه قابل‌قبول نیست. بلکه دلیل اصلی این است که سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم اجتماعی، به چنین خلع‌ید یک‌باره اموال عمومی نیاز دارد. اما چرا؟ پاسخ ساده است؛ سرمایه‌داری به سرمایه‌دار نیاز دارد؛ طبقه‌ای از مردم با مالکیت انحصاری بر ابزار تولید. اما تا پیش از ۱۹۸۹، صنایع، معادن و منابع طبیعی روسیه در تملک دولت بود. هیچ‌کس مالک خصوصی دارایی عظیمی نبود. بنابراین لازم بود طبقه سرمایه‌دار تولید شود. ساکس با انتزاع کردن یک مدل اقتصادی می‌پنداشت بازاری کردن اقتصاد دو گام دارد، در وهله اول آزاد کردن قیمت‌ها، سپس خصوصی کردن شرکت‌ها؛ و پس از آن سرمایه‌داری خود را همه جا نشان خواهد داد. اما این سرمایه‌داری خود را کجا نشان داد؟ تا پیش از اصلاحات هیچ‌کس در روسیه ثروت قابل‌توجهی نداشت. ثروتی که با آن بتوان جنگل‌ها، کارخانه‌ها و مزارع بزرگ را خرید. پس سرمایه‌داران و کارآفرینان «روسیه جدید» چه کسانی بودند؟ ساکس به سرعت شروع کرد به گرفتن قدرت از کارگران: «هدف اصلی باید تبدیل شرکت‌های دولتی به شرکت‌های خصوصی با سهام قابل انتقال باشد، نه تعاونی یا شرکت با مدیریت و سهام کارگران.»

برای راه انداختن پایه‌های سرمایه‌داری، «انباشت اولیه» لازم بود. حراج اموال دولتی آغاز شده بود، ولی کسی آنقدر پول نداشت که بتواند آنها را بخرد. بنابراین هیچ راه اخلاقی، قانونی و مشروع برای خصوصی‌سازی وجود نداشت. و با توجه به سرعتی که ساکس از روند اصلاحات انتظار داشت، طبقه سرمایه‌دار موجود، فرصت عرض‌انداز و رشد شرکت‌های کوچک خود نداشتند. این سرمایه‌دارها باید خیلی زود بزرگ می‌شدند، تقریباً یک شبه. این اتفاقی بود که افتاد. در نهایت ترکیبی از مافیای زیرزمینی (به‌ویژه مدیران رده بالای صنایع بزرگ) و گروهی از طبقه روشنفکر، پایه‌های «اقتصاد جنایت» را ریختند.

در واقع بیشتر مسوولیت ایجاد اقتصاد جنایت بر عهده ساکس، گیدر و دار و دسته آنهاست. زیرا بسیاری از احکام پیش‌نویس این اقتصاد را آنها تهیه کردند. ۴۰ درصد از شرکت نفتی به بزرگی توتال فرانسه، به بهای فقط ۸۸ میلیون دلار فروخته شد. شرکت نیکل نوریل‌سک که تولیدکننده یک‌پنجم نیکل جهان بود، به ۱۷۰ میلیون دلار فروخته شد؛ سود این شرکت خیلی زود به ۱/۵ میلیارد دلار در سال رسید. شرکت عظیم نفتی یوکس که میزان نفت تحت کنترلش از نفت کویت هم بیشتر است به ۳۰۹ میلیون دلار فروخته شد؛ در حالی‌که در همان زمان بیش از ۳۰ میلیارد دلار ارزش داشت. خریدار آن بانکداری به نام «خودروفسکی» بود که پس از تملک شرکت با دستکاری حساب‌ها بیش از ۳۰ درصد درآمد شرکت را برای خود نگه می‌داشت.

در حالی که بر کارگران در بستن قرارداد و گرفتن مالیات با این بهانه که یوکس استطاعت کافی ندارد، سخت می‌گرفت. پس از یک سال ارزش سهام یوکس چنان سقوط کرد که با وجود نیاز شدید، تا مدت‌ها کسی حاضر به سرمایه‌گذاری در آن نبود. بعدها خودروسکی در حکومت پوتین به سبب جاه‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌ها به زندان افتاد. همچنین در ادامه این خصوصی‌سازی‌ها ۵۱ درصد از غول نفتی سیدانکو به قیمت ۱۳۰ میلیون دلار و یک کارخانه عظیم اسلحه‌سازی تنها به قیمت سه میلیون دلار فروخته شد. پس از گذشت دو دهه از فروپاشی شوروی و انتقال سیستم اقتصادی آن به نظام بازار آزاد، بسیاری از صاحب‌نظران همچون «مایکل چاوسودویسکی» معتقدند روسیه تبدیل به یک کشور جهان‌سومی شده که اقتصاد آن را نه دولت و نه بازار آزاد رقابتی، بلکه گانگسترها و مافیایی اداره می‌کنند. کسانی که با انواع روش‌های غیرقانونی و تبهکارانه، تنها منافع شخصی و شرکتی خود را دنبال می‌کنند. در زمینه دموکراسی و آزادی، روسیه امروز نه تنها در بازسازی نهاد‌های دموکراتیک کارنامه موفق نداشته است، بلکه در رتبه‌بندی «خانه آزادی» همپای اکثر کشورهای جهان سومی در آفریقا و آسیا، در رده کشورهای «غیرآزاد» جای گرفته است.

منابع:

- دکترین شوک، نانومی کلاین، ترجمه: مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی
- ضروریات اقتصاد گنگستری، نائسی هالمسترون و ریچارد اسمیت، مانتلی ریویو
- آیا دموکراسی روسیه زنده می‌ماند؟ کن لیوینگستون، نیو لفت ریویو
- خصوصی‌سازی در روسیه و دولت شرکت‌گرا، کجای کار غلط بود؟ برنارد بلك، رنیر کراکمن و آنا ترازوف